

فصلنامه تاریخ اسلام

سال سوّم، بهار ۱۳۸۱، شماره مسلسل ۹، ص ۱۶۳-۱۹۲

ابن تومرت و موحدون

اُونور یلدرم

ترجمه: دکتر وهاب ولی*

در این مقاله، هدف نه نگارش «تاریخ موحدون»، بلکه توضیح فرایند ظهور یک رهبر دینی مورد نظر است که ابتدا با اندیشه اسلامی و بعد گرایش به مهدی‌گری، در برابر یک امپراتوری قرار گرفت و سرانجام نظریه‌اش تا بجایی گسترش یافت و پذیرفته شد که تشکیلاتی را که بنیاد نهاد به شکل یک امپراتوری نمود یافت. ابن تومرت خواه در آفریقای شمالی و خواه در تاریخ اسلام به عنوان شخصیتی انقلابی در جریان حوادث زمان قرار گرفت اما نه به گونه یک انسان استثنایی، بلکه با استفاده از شرایط زمان و نیز بحران اندیشه‌های اعتقادی، فعالیت خود را برای تبیین مرام و شعار خود - که در رأس آن بیشتر مسائل اخلاقی قرار داشت - آغاز کرد و به انجام رساند. نهضت وی که برای ایجاد یک جامعه همسان و هماهنگ آغاز شده بود، بر اثر شرایط زمان، ماهیتی سیاسی به خود گرفت.

واژه‌های کلیدی: ابن تومرت، اسلام، موحد، آفریقای شمالی.

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

«بزرگ مرد قرن خود؛ کسی که ارادهٔ قرن خود را بر زبان آورد؛ کسی که به او گفته شد که این اراده چیست و او آن را به واقعیت رساند. آن چه او انجام داد، جوهر و قلب قرنش بود. او قرن خود را مشخص کرد.»^(۱)

«به غیر از رهبران دینی که رهبری جنبش‌های اعتقادی را بر عهده داشتند، بربرها در واقع در هیچ یک از ادوار تاریخ نقشی مهم نداشته‌اند.»^(۲)

برنارد لوئیس در مقالهٔ خود تحت عنوان «نهضت‌های سیاسی اسلام‌گرا» مفهوم کلی سازمان اسلام را چنین توضیح می‌دهد:

برای یک فرد مسلمان «دین و دولت» وحدت و تکامل به وجود می‌آورد. این دو مفهوم بیانگر مفاهیم جدا و یا جدا شونده نمی‌باشد. به همان ترتیب انسان که ساختاری مختلط به وجود می‌آورد، نمی‌تواند رفتار و عملکردش را با مشی و خطوطی قطعی و مسلم از یکدیگر جدا کرده، برخی را با دین و بعضی را نیز با دولت به هم ربط داده و نسبت دهد.^(۳)

این مفهوم در گفته‌های این شرق‌شناس بزرگ معاصر در طول تاریخ، تفکر بنیادین نهضت‌های اسلامی را بر پایه و بنیاد سیاست تشکیل داده است. از تشکّل نخستین جماعت و گروه سیاسی که از آغاز دورهٔ اسلام به وجود آمد، تا انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹، جریاناتی که در رأس آن‌ها حوادث و رویدادهای چینستان و افغانستان در ۱۹۹۰ قرار داشت، الگوهای جدیدی به وجود آمد که گسترش بیش‌تری یافت و ثابت نمود که در طول تاریخ ۱۵۰۰ ساله، چگونگی تشکّل و وجود چنین بینش‌هایی چندان مشخص نیست. برای بهتر پی‌بردن به تحولات تاریخی که امروزه در مناطق مختلف جهان اسلام صورت می‌گیرد و از یک سابقهٔ بسیار طولانی برخوردار است، لازم می‌باشد در ارتباط با موضوع مورد

بحث، دیدگاه و زوایای سنت گرایانه را گسترش داده، توسعه تاریخی مهمی را در این راستا که شایان توجه و تصریح باشد، دوباره بررسی کنیم.

درباره نهضت‌های بنیادین سیاسی اسلامی و پی‌آمد نشو و نمای آن در طول تاریخ اسلام و در راستای آرمان و هدفی که در فوق از آن سخن رفت، دیکمه‌چیان، دانشمند سیاسی امریکایی که بررسی‌های خود را درباره نهضت‌هایی که ریشه کاملاً دینی و مذهبی دارند، صورت می‌دهد، توالی عملکردهای متناسب با اندیشه‌های نظریه‌پردازان نهضت‌های اجتماعی را در توازی با دوره‌های بحرانی دانسته است.

علاوه بر آن، این دانشمند، با توجه به ادوار پیوسته در چگالش و رکود این عملکردهای متوالی، در حد یک نظریه به موضوع نیز کمک می‌کند. با این همه، در راستای از قوه به فعل درآوردن نظریه، بی‌توجهی دیکمه‌چیان در بررسی‌هایش به توسعه تاریخی در سرزمین‌های افریقای شمالی به ویژه سرزمین‌های واقع در غرب مصر - با این‌که منطقه‌ای مساعد و مناسب است - در خور تأمل می‌باشد.^(۴)

بعد از انحطاط و زوال اقتدار دولت فاطمیان (۹۰۹ - ۱۱۷۱ م) در مغرب، این منطقه شاهد جریان‌ها و نهضت‌های بسیاری از نظر سیاسی و اجتماعی گردید. یکی از این جریان‌ها و فعالیت‌ها و شاید مهم‌ترین آن‌ها، تشکّل سیاسی بربرها یعنی تشکیل و تأسیس دولت مرابطین (۱۰۵۶ - ۱۱۴۷ م) بود که منجر به تشکیل یک امپراتوری گردید.

این تشکّل از آغاز با پذیرش شاخه مالکی اسلام، مؤثرترین نهضت و جریان بربرها بود که مشروعیت پیدا کرد. دولتی که بدین ترتیب شکل گرفت، در اندک زمانی بخش اعظم «مغرب» را تحت نفوذ خود درآورد و تا آن سوی دریای مدیترانه گسترش پیدا کرد و تا شبه جزیره ایبری توسعه یافت. سقوط دولت مرابطین - که الگویی برای نهضت‌های بعدی شد - همانند ظهورش سریع بود، که سبب نابه‌سامانی سیاسی و خلأ سازمانی در منطقه شد. به‌خصوص در

دوران پایانی حاکمیت این دولت، برخی از جریانات و حرکات سیاسی - اجتماعی به وجود آمد که گروه‌های انبوهی به دور آن جمع شدند. از این میان بروز نهضتی از بربریان بود که واکنشی درباره مفهوم اسلام از خود نشان داد که در اندک زمانی در تمامی «مغرب»، نه تنها به عنوان حرکتی سیاسی، بلکه به عنوان یک تشکل و وحدت معنوی نمود پیدا کرد که در تاریخ سیاسی و اسلامی «مغرب» شایان توجه است.

در چارچوب این جریان که در تاریخ اسلام از آن به نام «الموحدین» و به اسپانیایی به عنوان «المحدث» (Almohades) و به انگلیسی تحت نام «یونیتاریانس» (Unitarians) آمده است (۱۱۳۰ - ۱۲۶۹م)، این نهضت ادعای خود را به یک نهضت سیاسی عطف کرده و اقتدار سیاسی و نظامی خود را در کوتاه مدتی بر منطقه مسلط گردانید. این نهضت تحت رهبری «ابن تومرت» موفق به تشکیل دولتی گردید، که دین اسلام را با تعبیر و تفسیر اصلی و ارتدکسی پذیرفته بود. این نهضت همانند مرابطین شبه جزیره ایبری را تحت سلطه خود درآورده و به رغم اصول خشن خود، سرانجام گرفتار سرنوشتی همانند دولت‌های پیش و بعد از خود گردید. سردمداران این دولت، ضمن تشکل ادعاها، مسائل و اعمال خود، عناصری را که از آغاز برای خویش برگزیده و گرفته بودند، تغییر داده، خود را جدا و مجرد از بخش‌های دیگر جامعه قرار داده، سرانجام زمینه را برای سقوط آماده کردند.

در این بررسی که هدف از آن در میان گذاردن گسترش اساس اندیشه‌های نهضت «موحد» است، به ویژه بر رهبر این جریان که ایدئولوژی نهضت را شکل داد و آن را وارد اندیشه‌ها و زندگی نمود، یعنی «ابن تومرت» تأکید خواهد شد.

هدف اساسی این مقاله، بررسی جریانی در منطقه‌ای از جهان اسلام در قرون میانه است که رهبران و حرکت‌ها و نهضت‌های دینی در آن، روز به روز بیش‌تر گسترش یافته و فزونی گرفت؛ هم‌چنین شناخت «ابن تومرت» به عنوان رهبری برجسته که نهضتی ایجاد کرد؛ نیز

بررسی مقطعی مشخص از چگونگی نهضت‌های اسلامی که گسترش تاریخی یافته‌اند، می‌باشد.

چون در شخصیت «ابن تومرت» رهبر و سازماندهنده نهضت موحدین امکان مشاهده اوصاف بسیاری از رهبران پیش و بعد از وی وجود دارد، شخصیت و نظریه‌های وی از تمامی جنبه‌ها به عنوان کانون و مرکزیت، بررسی شده است. در این چارچوب هدف نگارش درباره تاریخ «موحدین» نیست، بلکه توضیح فرایند ظهور یک رهبر دینی است که ابتدا در برابر یک امپراتوری قرار گرفت و بعد نظریه‌اش تا جایی گسترش یافت و پذیرفته شد که جایگزین امپراتوری پیشین گردید.

«ابن تومرت» خواه در افریقای شمالی و خواه در تاریخ اسلام به عنوان شخصیتی انقلابی در رأس حوادث زمان قرار گرفت. شخصیت وی با تعلیماتی که در اندلس و شرق نزدیک گرفت، ارتباط مستقیم دارد.

قرون یازدهم و دوازدهم میلادی در این دو منطقه به ویژه منطقه اخیر شاهد گسترش علوم دینی و تئولوژیکی شدن اسلام زیر چتر مدارس که ترک‌های سلجوقی دایر کرده بودند، گردید. احتمال دارد در طی مسافرت‌های مهمی که «ابن تومرت» به مناطق مورد اشاره نمود، با جریان‌های فکری در حال گسترش و موجود در شهرهای مکه، مدینه، اسکندریه و بغداد رویارو شده باشد.

اما از یک سو نیز در اسناد موجود، دلایلی که او را وادار به این مسافرت‌های خطرناک نموده باشد، روشن نشده است، و آن چه مورد دسترسی می‌باشد، فاقد اهمیت و اعتبار است. سفر «ابن تومرت» با هدف دینی در آن موقعیت که چنین مسائلی میان بربرها تا آن حد اعتبار و گسترش نیافته بود، سبب شد تا توجه مورخانی که به بررسی مسائل تاریخی قرون مورد بحث می‌پرداختند، به وی معطوف گردد.^(۵) «رشید باریه»^(۶) در نوشته خود درباره

حیات «ابن تومرت» می‌گوید:

شرق در هر دوره و زمانی مغربی‌ها را که دلبسته و علاقه‌مند به فرهنگ هستند، به خود جذب کرده است. «ابن تومرت» نیز احساسی سیری‌ناپذیر نسبت به علم و دانش داشت و تحت تأثیر حیات روشنفکرانه شرق که مرکزیت علمی داشت، قرار گرفت و در این مسئله عادی و معمولی در واقع وی فردی استثنایی نبود.^(۷)

«ابن تومرت» در فاصله سال‌های ۱۰۸۰ - ۱۱۳۰ م یعنی دوران مورد بحث به هیچ وجه انسانی استثنایی نبود. با این همه در این بررسی مهم‌ترین پرسشی که تاکنون بی‌پاسخ مانده، این است که چه کسی و یا چه مسئله‌ای چنین جرأت و جسارتی به ابن تومرت بخشید؟ در این مورد مورخان به این حدیث از حضرت پیامبر(ص): «اطلب العلم و لو فی الصین»^(۸) اشاره دارند. به عبارت دیگر در مورد رفتن ابن تومرت، این بربر متواضع و فروتن، ابتدا به اندلس و آن‌گاه شرق نزدیک، در پی آن‌چه که حضرت محمد(ص) فرموده بود، یعنی «جست‌وجوی علم و دانش» و رسیدن به این واقعیت اتفاق نظر دارند.^(۹) برخی عقیده دارند ابن تومرت برای رشد فکری و علمی خود به این مسافرت رفت.^(۱۰)

با این همه، هیچ یک از آنان بر این عقیده نیستند که وی فردی بازرگان یا ماجراجو بود. او مسلمانی (و احتمالاً صوفی) بود که خود را وقف دین کرده است. اطلاعات زیادی درباره سفر ابن تومرت به اندلس در دست نیست، ولی مشخص است او با قاضی حمدین بن محمد حمدین، یکی از فقهای حنبلی که بعداً به آتش کشیدن احیاء العلوم کتاب مشهور غزالی را تشویق نمود، به طور قطع همکاری داشته است.^(۱۱)

چارلز آندره جولین^(۱۲) که فعالیت‌های ابن تومرت در اندلس را بررسی کرده است، با توجه به آخرین نوشته‌های وی، سعی در تثبیت آن نموده، می‌گوید: «ابن تومرت در اندلس می‌باید با نوشته‌های «ابن حزم» یکی از علمای دینی اهل قرطبه، آشنا شده باشد.»^(۱۳)

در بررسی‌هایی که در مورد فعالیت‌های ابن‌تومرت در اندلس صورت گرفته، به این نتیجه رسیده‌اند که وی از برخی برداشت‌های «مالکی»ها در آن موقعیت، ناخشنود بوده، اضافه شده وی به وابستگی خود بر اعتقادات سنتی، کم‌تر جای تردید باقی گذاشته است. هم‌چنین گفته شده است آن چه که «ابن‌تومرت» را از باورها، تعبیر و تفسیرهای «مالکی»ها دلسرد و ناخشنود کرد، به آتش کشیدن آثار غزالی بود که در این مورد حتی «مراطین» نسبت به آن تسامح نشان دادند.

ابن‌تومرت بعد از اندلس ابتدا در شرق در مدارس (به ویژه مدارس نظامیه) افکار و اندیشه‌های غزالی و اشعری را آزادانه بررسی کرد و به مراکزی که این اندیشه‌ها مورد مناقشه و بررسی قرار می‌گرفت، گرایش یافت. نظام‌الملک وزیر بزرگ سلجوقیان در اوایل دوره حاکمیت آلب ارسلان نظریه‌های اشعری را - به رغم این که برخلاف برداشت‌های دینی دولت بود - با جمع‌آوری علمایی در مدارس نظامیه، بررسی و مطالعه کرد. این امر نشان داد وی به این اندیشه اهمیت داده و پشتیبانی از این اندیشه‌ها را به آشکار نشان می‌داد.^(۱۴)

در این دوره در شهرهای سلجوقی از معتزله گرفته تا اسماعیلیان، تمامی مدارس و مکتب‌های مذاهب، فعال بودند. هم‌چنان که از نوشته «باربیه» درباره «شرق» که بیان کردیم برمی‌آید به رغم تمامی فشارهای واکنشی حنبلیان، شام و بغداد مهم‌ترین مراکز فرهنگی بودند که تعلیمات و نظریه‌های اشعریان - به رغم فشارهای سرکوب‌گرانه بعدی - در این دو شهر رواج داشت.

ابن‌تومرت که هوای روشنفکرانه این دو شهر را تنفس می‌کرد و با تعلیمات و نظریه‌های حقوق‌دانان مشهور و علمای دینی معروف آشنا شده بود، با مقایسه آن‌ها با اندیشه‌های برخی از فقهای مالکی که در اندلس با آن‌ها آشنا شده بود، به این نتیجه رسید که تعبیر و تفسیرهای آنان از سنت و قرآن، به دور از واقع بوده، با تأکید بر فروع دین، در نظریه‌ها و تعلیمات اسلامی

راه خطا می‌پیمایند.^(۱۵)

ابن تومرت در بغداد تحت نظر متخصصان و فقیهان، بی آن‌که حتی توجه علمای مالکی قلمرو مرابطین را به خود جلب کند، درباره منابع حقوقی به بررسی و مطالعه پرداخت. علاوه بر آن، زمانی که در شرق بود، به اهمیت اجتهاد^(۱۶) که مرابطین ممنوع کرده بودند، پی‌برد و در آن بررسی و مطالعات لازم را به عمل آورد.^(۱۷)

بدین ترتیب از گفته‌های «وینسنت کورنل»^(۱۸) که گفته‌های آندره جولین را تکرار کرده است، می‌توان پی‌برد ابن تومرت پیش از آمدن به شرق، در اندلس با آثار «ابن حزم» و نیز مکاتب حزمیه آشنا شده بود.^(۱۹) به عبارت دیگر ابن تومرت پیش از آمدن به شرق آن‌چه در مدارس و مکتب‌های حقوقی «مرابطین» برای بهتر مفهوم شدن قرآن، سنت و اجماع^(۲۰) تعلیم داده می‌شد، یعنی شریعت اسلامی [را فرا گرفته بود و] جهت تطبیق و اجرای صحیح آن، در مطالعات منابع اصلی و اساسی، از طریق تقلیدی که مدام پی‌گرفته می‌شد، بدون واجستی و انجام مقایسه‌ای، به نقد تفسیرهای عقلی آغاز کرده بود.^(۲۱)

تاریخ‌نگارانی که دوران مورد بحث را بررسی کرده‌اند، از عملکرد و نوشته‌های وی به این نتیجه رسیده‌اند که اندیشه‌های حقوقی وی، توازی بسیاری را با اندیشه و جوهر فکری «ابن حزم» نشان می‌دهد. با این همه خطا خواهد بود اگر گفته شود ابن تومرت فلسفه عمومی و کلی دین «ابن حزم» را چشم بسته و کورکورانه پذیرفته است.

هم «ابن حزم» و هم «ابن تومرت» به عنوان اصل و هنجاری، مخالف به کارگیری فقه برخلاف قرآن و سنت بودند. نیز مدافع استفاده از کلام بودند. آن‌ها، هم در مورد آزادی اراده و هم درباره شناخت و عمل به قرآن، سنت و اجماع اشتراک فکر داشتند.^(۲۲) با این همه نزدیک شدن ابن تومرت به طریق عمل به «استنباط» و تأویل، دست کم در اصول و در شیوه قیاس، از «ابن حزم» و دیگر دانشمندان «علم ظاهری» از استنتاج، بسیار علمی‌تر است.^(۲۳)

«وینسنت کورنل» با هواداری از دیدگاه «امام‌الحرمین» دانشمند طرفدار اشعریان، در مورد مخالفت با جهل، شک و ظن و دیدگاه و برداشت‌های مخالف «ابن‌تومرت» دربارهٔ مسائل استنباط و تأویل، مشابهت‌هایی به دست آورده است.^(۲۴) با تمام این موارد می‌دانیم «ابوبکر الشاشی» استاد «ابن‌تومرت»، شاگرد «الجوبینی» بود.

به طور کلی هم مکتب «اشعری» و هم مکتب «ظاهری» در این بینش که «ایمان و اطاعت منبع هر عالم و دانشمندی است»، با هم یکی هستند. در این یگانگی و پیوند، مشخص نیست که ابن‌تومرت، جوهر و اصل را در قرطبه از «مکتب‌ظاهری» به دست آورد یا در بغداد از اشعریان؟

آن‌چه ابن‌تومرت از «مکتب‌ظاهری» و «اشعری» فراگرفت، سبب شد نظر واقع بینانه‌اش را بر اصول کلام نهاده و ساختار فکری اسکولاستیک (مکتبی - مدرسه‌ای) به وجود آورد و زمینهٔ امکان طرح و قرار دادن نظریهٔ خود را در این چارچوب فراهم کند.

جدا از تمامی این‌ها، وی از آن‌چه از مکتب «اشعری» گرفت، و «انسان‌انگاری خدا» یعنی آغاز کردن به راه، از طریق توضیحی که در قرآن آمده، به این نتیجه رسید که:

«خداوند روی تخت و بارگاهش نشسته، انسان‌ها را می‌بیند و گفته‌های‌شان را می‌شنود.» می‌توان به «جوهر توحید» که مردود دانستن قطعی «انسان‌انگاری خدا (تجسیم) است، دست یافت، که همین نیز سرچشمهٔ اصلی نظریهٔ «ابن‌تومرت»^(۲۵) برای مخالفت با انسان‌انگاری خدا گردید؛ که در اسلام و یهود موجود است. دادن ویژگی‌های انسان به خدا، مخالف یکتاگرایی و معنویت این ادیان است. به عبارت دیگر به معنی شریک قائل شدن برای خدا است. بی‌تردید به رغم این‌که ابن‌تومرت از طرف فقهای مرابطون در اسپانیا همواره مورد موعظه، پند و اندرز قرار گرفته بود، بسیار ساده و راحت پذیرفته بود که «تجسیم» از ویژگی‌های اساسی و بنیادین مکتب‌های فکری «مالکی»‌ها است.

در مورد تکوین و جمع‌آوری اطلاعات از جانب ابن تومرت، لوتورنو با اتکا و استناد به نوشته‌های او، آن را چنین ارزشیابی کرده است:

ابن تومرت دیده‌ها و شنیده‌های مدام خود در شرق را با آن چه که در مغرب وجود داشت، به ویژه عارضی، سطحی و نیز کلیشه‌ای بودن آن چه که در مراکش بود، مقایسه و مقابله کرده است.^(۲۶)

به هر رو، ابن تومرت، بینش و برداشت مرابطون از اسلام را که در مغرب (مراکش) مطرح کرده بودند، دریافته بود. مسافرت و سیاحت وی به اندلس فرصت لازم و کافی برای آشنا شدن از نزدیک به آرا و عقاید «مالکی»ها را برایش فراهم کرد. حقوق دانان «مالکی» ادراک و آرای مذهبی را که در آن فروع، و انسان انگاری خدا را اساس قرار داده بودند، به ویژه در شهرها به صورتی فراگیر به اجرا در آورده بودند.^(۲۷) از آن زمان به بعد اصل و جوهر توحید، یعنی یگانگی و وحدانیت خدا، استخوان‌بندی اصلی اعتقاد و باور اسلامی او را تشکیل داد که رکن اصلی نظریه او شد، و بعد به گسترش نظریه خود پرداخت.

تا آن زمان کسانی که سعی در زدودن نظریه «انسان انگاری خدا (تجسیم)» داشتند، تأویل یعنی تفسیر سمبلیک (نمادین) را ترجیح داده، ولی چندان موفق و مؤثر واقع نشده بودند.^(۲۸) در حالی که ابن تومرت «توحید» را به عنوان شاخص و برهانی برای تصوف و وسیله‌ای جهت زدودن «تجسیم» قرار داد که بسیار مؤثر افتاد.



تا این جا درباره این که ابن تومرت در اندلس و شرق از مکتب‌های فکری مختلف و دانشمندان در ارتباط با اندیشه‌های اسلامی چه چیزهایی فراگرفت، به اختصار سخن رفت که در این مورد تا حدی از مقاله‌ها و کتاب‌هایی که در ارتباط با این دوره نگاشته شده، بهره گرفته شد، و تا حدی به آن چه که بعداً ابن تومرت کلیاتی از اندیشه‌هایش را بر پایه آن‌ها شکل داد،

اشاره شد.

ابن تومرت از صفت «مهدی» که از صفت امام معصوم شیعیان اخذ کرد، در دوره‌ای که در «مغرب» اقامت کرد، در اولویت برنامه‌هایش بهره‌گرفت. از این رو، از پیوندهای وی با اندیشه‌های شیعی‌گری سخن نرفته است. فعالیت وی برای ادامه و انتظام نوع و شیوه زندگی‌شان همانند حضرت محمد(ص) مصادف با دوره‌ای است که وی مجدداً در «مغرب» بود که درباره این مسائل به تفصیل در زیر سخن خواهد رفت.

«ابن تومرت» هنگامی که در سال‌های ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ م تصمیم به بازگشت به مغرب گرفت، می‌اندیشید که از مسائل دینی و اخلاقی موجود در آن منطقه، ناراحتی و عذابی جدی خواهد داشت. از این رو، همان‌گونه که از فعالیت‌های پیشین وی مشخص می‌شود، در بازگشت به مغرب، هویت و شخصیت اصلاحگری اخلاقی یافت و تمامی فعالیت‌هایش را تا جایی که امکان‌پذیر بود، صرف بهبود خلل و فساد اخلاقی نمود.

از این مسائل می‌توان پی برد که ابن تومرت در مفهوم امروزین، پیش از آن که یک انقلابی سیاسی باشد، سعی داشت یک اصلاحگر راستین گردد. همان‌گونه که «کورنل» گفته است:

این شاگرد خشن و روستایی دیروز به محض این که به میهن خود بازگشت، با اراده‌ای

که داشت، تبدیل به یک معلم گردید. (۲۹)

یا به گفته «ابن خلکان»، ابن تومرت کسی بود که عصا و خورجین را از خود دور نکرد. فردی بس دیندار بود که حیاتی منزوی داشت. وی در عین حال بسیار پُردل، شجاع و سخنور بود و نسبت به کسانی که دین را قبول نداشتند، به صورت بسیار خشن درمی‌آمد. (۳۰)

«ابن تومرت» در راه بازگشت به «مغرب» شیشه‌های شراب موجود در کشتی را شکسته، برای مردم به موعظه پرداخت و به عنوان کسی ظهور کرد که با سخنان خود سعی می‌کند افرادی را که در به راه آمدن و ارشاد شدن تعلل می‌کردند، قانع کند. (۳۱)

در اثنای سفر، برای موعظه سرنشینان کشتی به حدی پافشاری کرد که او را برای تنبیه و مجازات به دریا انداختند، و بعد از نیم روز که در آب ماند و غرق نشد، نجاتش دادند.^(۳۲) واضح بود که بین رفتار افراطی وی با اندیشه‌های اعضای هیأتی که برگزیده بود، و مفهوم اعتقادی شخص ابن تومرت، با مفهوم اعتقادی جامعه که او را سرور خود نموده بودند، تفاوتی اساسی و جدی وجود داشت که کاملاً چشمگیر بود.

به احتمال بسیار ابن تومرت ناگزیر از این گزینش بود که آیا همانند غزالی و یا اکثر علمای دینی در بُرج عاجی بماند و یا این که مخاطبانش مستقیماً مردم باشند؟^(۳۳) رفتار وی نشان می‌دهد که طریق نخست را برگزید.

اکثر پژوهشگرانی که به بررسی آن دوره پرداخته‌اند، بر این عقیده‌اند که «ابن تومرت» بعد از آن، نه به عنوان سیاحی که از «مغرب» حرکت کرده، بلکه همانند مأمور احتساب (محتسب) بازارهای شهر، به گشت پرداخته، نیکی‌ها را تشویق و بدی‌ها را ممنوع کرده، نظیر محافظ و محتسبی به نظر می‌رسید. نظریه و تئوری وی یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» که بعداً شالوده نهضت موحدین گردید، کاملاً از رفتار و عملکرد وی مشخص بود.

«امر به معروف و نهی از منکر» معنی و مفهوم و نشانی از اخلاق نیک در هر حیطة برای انسان بود. در واقع این مسئله در طول تاریخ اسلام، توضیح و تعریف ظلم و ستم، و مشروعیتی برای مقابله با آن است که اندیشه و واقعیتی می‌باشد که به طور مدام در قرآن کریم بدان اشاره شده است.

از میان شما کسانی که شما را به نیکی فرا می‌خوانند و از بدی‌ها نهی می‌کنند، ظهور می‌کنند که این‌ها رستگارانند. و بعد از آنکه برایشان به آشکار دلالی آورده می‌شود، از کسانی نباشید که به جدایی و ناسازگاری کشیده می‌شوند، زیرا عذابی بزرگ در انتظار آنان است.^(۳۴)

ابن تومرت پس از ورود به «مهدیه» ابتدا به ایراد موعظه‌هایی دربارهٔ حرام بودن شرب مسکرات، استماع موسیقی و عمل زنا که در جامعه شایع بود و سبب فساد می‌گردید، پرداخت. در این زمان «مغرب» توسط مرابطين و تعداد زیادی از امیرنشین‌های کوچک و بزرگ و دودمان‌هایی چند اداره می‌گردید. در شرق «مغرب» نیز دودمان‌های ریز و درشتی از اعراب و بربرها حاکمیت داشتند، و مغرب میانی تحت ادارهٔ «حمادی»ها بود.^(۳۵)

ابن تومرت از این سوی تا آن سوی منطقهٔ متعلق به «حمادی»ها همانند یک اصلاحگر اخلاقی به سیاحت خود ادامه داد. ابن تومرت در فاصلهٔ سال‌های ۱۱۲۱ - ۱۱۱۷ م در «بجایه» پایتخت «حمادی»ها اقامت کرد و در آن‌جا همواره علیه گمراهی‌ها و بی‌اعتقادی‌ها هشدار داده، دانسته‌های خود را دربارهٔ ارکان دین به مردم آموخت. با این همه بعد از زمانی نه چندان زیاد، مجازات‌هایی که ابن تومرت برای گمراهان در نظر گرفت، سبب واکنش فرمانروایان حمادی گردید.^(۳۶)

زمانی که از وی خواسته شد شهر را ترک گوید، علاقه‌مندانش ترکش نکردند و با فریاد و شعار «المؤمن تمار و الکافر خمّار»،^(۳۷) وارد مرکز تجاری پایتخت شده، شیشه‌های شراب را شکسته، به اماکنی که الکل می‌فروختند، حمله برده، بلوا و آشوبی برپا کردند.^(۳۸)

در این مسئله پیوستن «البیزق» به جنبش ابن تومرت، نقطه عطفی در تشکل جامعه‌ای که بینش و آرای اسلامی ابن تومرت را پذیرفته بود، به حساب آمد، زیرا پس از این حادثه، ابن تومرت و همراهانش در روستای «ملاله» مستقر شدند. در این روستا انتشار نظریات وی آغاز گردید.

«لاتورنو» به این نتیجه رسیده است که ابن تومرت خود را در مناطقی دور از شهرها نظیر «ملاله» حبس کرد، به ویژه چون این روستا، منطقه‌ای چندان استراتژیک نبود. از این رو، وی در این هنگام در نظر نداشت به فعالیت‌های سیاسی علیه مرابطين بپردازد. در حالی که

وینسنت کورنل با پیوستن البیزق، به این نتیجه رسیده است که دوره اقامت ابن تومرت در «ملاله» (۱۱۲۴ - ۱۱۲۱ م)، دوره‌ای بود که وی مراحل و فرآیند سازماندهی سیاسی نهضت خود را آغاز کرد.

به نظر چارلز آندره جولین - که در این مورد از تاریخ‌نگاران صاحب نظر است - در این دوره ابن تومرت به یاری دوستانش، نظریاتش را گسترش داده، وظایف و تکالیف نمایندگان خود را مشخص و توجیه نمود.^(۳۹)

به طور کلی دوره و مرحله اقامت در «ملاله» تنها نه به آن خاطر که ابن تومرت در این منطقه افراد بسیاری را به خود وابسته نموده و عقاید اسلامی خود را به گونه‌ای مؤثر شناساند، مهم بود، بلکه به این خاطر که در «ملاله» با یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های جنبش خود که «خلیفه» و مؤسس امپراتوری موحدین بود، یعنی «عبدالمؤمن بن علی» آشنا شد. این آشنایی در تاریخ موحدین نقطه عطفی به شمار می‌رود. این دیدار و آشنایی تاریخی بعداً در کتابی که توسط البیزق در «تینملل» به قلم کشیده شد، به عنوان یک معجزه تلقی شد. این امر در کتاب‌هایی که درباره تاریخ موحدین تا به امروز نوشته شده، به همان صورت تکرار شده است.^(۴۰) این مسئله از طرف صاحب‌نظران از زوایایی بسیار، قابلیت اثبات نداشته، محتویات این کتاب غیر قابل اعتماد تلقی شده و در طول تاریخ جهان اسلام، به‌ویژه در دوره‌های عباسی و فاطمی، بیش‌تر به عنوان بهترین نمونه از رُمان‌های تاریخی پذیرفته شده است.^(۴۱) این شیوه نگارش که به طور کلی در تاریخ اسلام ویژگی مشترک تاریخ‌نگاران درباری است، نوشته‌هایی است داستان گونه که برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت مؤسس یک امپراتوری و استمرار آن به قلم کشیده شده است.

مؤسس و یا مؤسسان امپراتوری مورد بحث ادعا و افتخار داشته‌اند که روشی نظیر حضرت محمد(ص) و اصحاب او داشته‌اند. در نمونه‌های افراطی بسیاری نیز، مؤسسان این

امپراتوری سعی داشته‌اند ثابت کنند از نسل پیامبر بوده‌اند! تمامی پندار و اوهام داستان در این چارچوب قرار دارد.

این شیوه که در غرب به عنوان «تذکره اولیا» یا «تاریخ مقدسین»^(۴۲) شناخته شده، به ظاهر امروزه نیز در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی به عنوان شیوه‌ای از نگارش تاریخی معمول است که شایان توجه می‌باشد.

«دوره ملاله» پس از یک دوره طولانی تعلیم و تعلم در مناطق مختلف جهان اسلام، با تصمیم ابن‌تومرت مبنی بر بازگشت به سرزمین خود به پایان می‌رسد. برخی منابع نوشته‌اند که تصمیم وی بنا به خواسته دو نفر از بربرها انجام شد که از مناطق مرزی غرب آمده و از وی خواستند همراه آنان رفته و به نابه‌سامانی و ناهنجاری‌های اعتقادی و دینی پایان دهد.

«ابن‌تومرت» به دلیلی که روشن نشده است، همراه یارانش رو به سوی «مغرب» نهاد. در طول مسافرت، نظریه خود یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» را در مناطقی که از آن‌ها عبور می‌کرد، توصیه و تبلیغ می‌کرد که به بروز آشوب و بلوای بزرگی منجر شد.

بعد از رسیدن به مراکش، وی با مشاهده زنان بی‌حجاب و مغازه‌های می‌فروشی (میکده‌ها) و خوک‌هایی که در کوچه و خیابان‌ها پرده می‌زدند، دچار شگفتی گردید.^(۴۳)

عقیده و برداشت اسلامی ابن‌تومرت و ایدئولوژی رسمی مرابطین، نخستین بار در مراکش رویاروی یکدیگر قرار گرفت. از نظر «ابن‌تومرت» واضعان قانون مرابطین و پشتیبانان مالکی آنان که روشنفکر به حساب می‌آمدند، با بحث‌ها و مناقشه‌های بیهوده وقت‌گذرانی کرده، رفتارهایی که مناسبت و پیوندی با اخلاق اسلامی نداشت، در ورای دیوارها و حصارهای قصرها و خانه‌های مرابطین آشکارا جریان داشت. این افراد، نخستین و مهم‌ترین هدف حمله بی‌پایان موحدین قرار گرفتند.

عمل، حرکات و اقدامات ابن‌تومرت و یارانش تا زمانی که با علی بن یوسف، حکمران

مرباطین به مناقشه پرداختند، چندان جدی تلقی نشد. به احتمال بسیار آن چه که به ابن تومرت دل و جرأت داد و او را به این اندیشه واداشت که قدرت و نفوذ رهبری معنوی وی دست کم به اندازه قدرت‌گذرای وزرا و دولتمردان است، همین مسئله بود. حتی شاید همان گونه که لوتورنو گفته است، ابن تومرت در این زمان به این نتیجه رسید که افراد بسیاری در انتظار دعوت وی بوده، هر جا برود، به دنبالش خواهند آمد.^(۴۴)

نکته‌ای که نباید آن را نادیده گرفت، این است که در آن دوره، گروهی که به مخالفت با ایدئولوژی دگماتیک (جزمی) و تفسیرهای تحریف شده قرآن توسط مرباطین برخاستند، فقط ابن تومرت و هوادارانش نبودند، بلکه حرکتی زیر زمینی از طرف صوفیان در جریان بود که به طور کلی در قلمرو مرباطین در رویدادها و ماجراها شرکت و دخالت می‌کردند. صوفیان تشکیلاتی در مخالفت با مرباطین سازمان داده و به کارها و اقداماتی دست زده بودند. طرفداران ابن تومرت و صوفیان، در «کفر بودن» اعتقادات مرباطین هم‌فکر و هم عقیده بودند. هر چند هنوز به طور کامل روشن نشده است که این دو جامعه (گروه) مورد بحث در این مرحله همبستگی پیدا کرده و از یکدیگر حمایت می‌کردند یا خیر، ولی این امر روشن است که بعداً یکی از فعالان سازمان زیرزمینی صوفیان، به عنوان یکی از فرماندهان سپاه موحدین برگزیده شد.

ابن تومرت در مراکش وارد مناظره‌ها و مناقشه‌های جدی با علمای مرباطین شد. برخی از فقها، فرمانروایان مرباطین را به مجازات «ابن تومرت» - که در اغلب مناقشه‌ها پیروز می‌شد - به اتهام داشتن اندیشه‌های مخالف آنان، قانع و راضی کرده بودند. «ابن تومرت» و یارانش به موقع رو به سوی جنوب شرقی و درون منطقه اطلس به راه افتادند. بعد از این فعالیت، این گروه کوچک، هویت سیاسی گرفت. یکی از بربرهای هرغه (شاخه‌ای از قبیله مسموده) به نام اسماعیل ایگیگ (ایقیق)^(۴۵) که رئیس یکی از طوایف بود، علاقه‌مندی و توجه خود را نسبت

به ابن تومرت و یارانش نشان داد و مکانی را برای اسکان و اقامت آنان فراهم کرد. قبایل بربر موجود در منطقه، نیز گروه‌هایی غیر مسلمان گرایش و علاقه شدید خود را به این گروه تازه وارد نشان دادند.

بی‌تردید در این مسئله سیاست فشار مرابطین بر مردم منطقه نقش به‌سزایی داشت. پرداختن به این مسئله که بربرها و پیروان سایر اعتقادات چگونه علاقه خود را به ابن تومرت نشان دادند، ضرورت دارد.

در این دوره، در اراضی و مناطق مغرب غربی، سه قبیله بزرگ بربر که استخوان‌بندی اصلی خاندان مرابطین را تشکیل می‌دادند، وجود داشتند. این سه قبیله عبارت بودند از: مسموده، برغواطه و زناته که از طرف مرابطین مشمول مالیات‌های سنگینی بودند. دو قبیله نخست (مسموده و برغواطه) به سبب مخالفت با نظام موجود کاملاً تحت سلطه و یوغ مرابطین قرار داده شده و در مراحل بعدی به شدت تنبیه شده بودند.^(۴۶)

مرابطین تحقیر دیگر قبایل همسایه، به ویژه قبیله تبیض بر قبیله «صنهاجه» را انکار می‌کردند. این وضع تنها منحصر به «مغرب» (مراکش) نبود. مسلمانان اندلس که به حیات خود در اسپانیا ادامه می‌دادند، نیز بربرهای کوچ کرده به اندلس به عنوان انسان‌های فرو دست، شناخته می‌شدند. گذشته از آن، مسلمانانی که در تشکیل امپراتوری مرابطین نقشی به‌سزا داشتند، به عنوان انسان‌هایی ضابط (تسخیر و اسیر) شده پذیرفته گردیده و نسبت به این موقعیت، با آن‌ها رفتار می‌شد.^(۴۷)

از منابع برمی‌آید مرابطین نسبت به غیر مسلمانان نیز رفتاری بسیار خشن داشته‌اند. بروکلیمان با در نظر گرفتن سیاست‌هایی که علیه یهودیان برنامه‌ریزی شده بود، می‌گوید:

یهودیان «السیانه» که ثروتمندترین اقشار اسپانیا به شمار می‌آمدند، فقط در مقابل

(۴۸)

پرداخت «فدی‌یه» از حق آزادی برگزاری مراسم دینی خود برخوردار بودند.

بروکلمان بر این عقیده است که اکثر افراد این سرزمین در این دوره ناچار به ترک آن جا شدند که پدر فیلسوف مشهور یعنی «ابن میمون» نیز جزو آنها بود. این مسئله، علاوه بر یهودیان، به مسیحیان مستعرب و سایر گروه‌های غیر مسلمان تسری یافت. در تاریخ اسلام مهم‌ترین اقدام مرابطین در طول حاکمیت و اقتدار خود، کاهش تعداد مذاهب مختلف و حتی از میان برداشتن آنها بود تا این امپراتوری ماهیتی «مُجَدِّد» و «وحدت بخش» در مغرب (مراکش) و اسپانیا (اندلس) به خود بگیرد.^(۴۹) نتیجه این اقدام نشو و نمای دو عنصر جدید - که متضاد و متناقض به چشم می‌خوردند - بود که در موفقیت هیأت‌های اعزامی ابن تومرت بی‌تردید اهمیت زیادی دارد.

یکی از این دو چون مجبور به پرداخت مالیات‌های بسیار سنگین شده بود، پشتیبانی بالقوه بربرها را در مقابل هرگونه مخالفتی که با امپراتوری مرابطین صورت می‌گرفت، با خود داشت؛ دیگری نیز رشد وابستگی و تابعیت برای ایجاد یک نیرو و وحدت سیاسی بود که بر اثر همان اقدام مرابطین به وجود آمد. در نهایت ابن تومرت به این نتیجه رسید که بر اثر بی‌اعتنایی و بی‌علاقگی نظام موجود به مردم، نیز تباهی و فساد اخلاق در این سرزمین ویران شده، تنها کسی که می‌تواند نظریه و ایدئولوژی راستین اسلام را ارائه کند، خود او است. حرکت و نهضت ابن تومرت از زمان کوچ و مهاجرت موحدین به تینمل (تینملل) و ایجاد یک جامعه همسان و هماهنگ در آن جا ماهیتی کاملاً سیاسی به خود گرفت، که تا آن زمان فقط به صورت مبارزه‌ای معمولی در کوچه و بازار با مشتی انسان صورت می‌گرفت. وقتی رهبران و رؤسای بربر از شهرت ابن تومرت و تصمیم جدی او در مقابله و مبارزه با مرابطین آگاهی یافتند، او را مورد احترام و استقبال قرار داده، ابن تومرت با به دست آوردن تمایل و دل قبیله مضموده و با استقرار در منطقه استراتژیک بسیار مناسب، به دو پیروزی و برتری مهم دست یافت.^(۵۰)

اقبال روزافزون جامعه در مورد یکی کردن مفهوم پاکدینی با «مهدی‌گری» که مفهومی با اندیشه شیعی‌گری بود، به ابن‌تومرت جرأت و جسارت زیادی بخشید. تا آن زمان قبایل زیادی او را به عنوان «امام» پذیرفته و پیوندی عمیق نسبت به او در خود احساس می‌کردند. ابن‌تومرت سرانجام خود را به عنوان «امام معصوم» اعلام کرد. هر چند ادعا شده وی پس از فوت، عناوین و صفات «معادگرایی و معادشناس»^(۵۱) یا از طریق وحی، صفت «مکاشفه‌ای» (مکاشفه‌گری)^(۵۲) را گرفته است، اما این احساس در زمان حیات به او دست داد، تا جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند، از تمامی خطرهای مصون داشته، جهان را سرشار از راستی و درستی خواهد نمود.

از تمامی این‌ها می‌توان پی برد ابن‌تومرت گذشته از اندیشه‌های «ظاهری» و «اشعری»، مفهوم و صفت «مهدی» و «مهدی‌گری» را برای مقابله با ناراستی‌ها و نادرستی‌های زمان خود به گونه‌ای مناسب، در کنار صفاتی که از آن سخن رفت، قرار داد. هم‌چنین در این مدّت، این اندیشه در مخیله «ابن‌تومرت» ظهور کرد که نام پیامبر(ص) را به صفات و اسامی خود اضافه کند. در نامه‌ای که برای مرابطین نوشت، اعلام داشت که وی از نژاد عرب و از «قبیله قریش» و خاندان «هاشمی» بوده، از طریق امام حسن(ع) و حضرت فاطمه(س)، از نسل پیامبر(ص) است و خود را به عنوان «محمدبن عبدالله» معرفی کرد.^(۵۳)

بعداً خود را حتی وارث پیامبر شمرده، موقعیت خود را همانند وی دانسته، هدف و ایده خود را تجدید حیات جامعه و جهان اسلام به شیوه زمان پیامبر توضیح داد.^(۵۴)

«جهاد» که نخستین پله جوهرة و اساس حرکت‌ها و جنبش‌های دینی در تاریخ اسلام بوده، در مسئله «موحد» نیز پایانگر راه و روش سازمان دهی و تشکل به شمار می‌آید. هنگامی که «ابن‌تومرت» دوستان و یارانش را به عنوان «الموحد» (توحیدگرا) فراخواند، «جماعت موحد» به انگیزه حیاتش به معنی واقعی پی‌برد.

علاوه بر آن، نکته دیگری وجود دارد که نباید از نظر دور داشت، و آن این که قابلیت شکل یک جماعت در راستای نظریه ابن تومرت، نه در وابستگی و پیوند یک گروه جاهل به وی، بلکه از شناخت کاملاً درست وی از انسان‌ها و ریشه و معیار و ارزش‌های آنان سرچشمه می‌گرفت.

هم‌چنین ضرورت دارد گفته شود وی بهترین و مناسب‌ترین موقع و زمان را برای بهره‌گیری از صفت «مهدی» برگزید. در آن دوره که صلیبیان شرق را مورد تهدید قرار داده بودند و این تهدید تا مغرب گسترش یافته بود، بر جامعه اندیشه یک «مهدی» حامی و پشتیبان حاکم بود. بی‌تردید این مسئله، کمک شایانی برای ابن تومرت بود که بتواند در اندک زمانی گروه‌های بسیاری را به سوی نظریه و اهداف خود جلب کند.

علاوه بر این، یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در موفقیت ابن تومرت، استفاده از زبان بربرها هنگام انتقال نظریه‌هایش به جماعات و گروه‌ها بود. تعلیم هر کلمه از قرآن کریم به اصحابش به شیوه دادن اسمی از آن به آنان، برای حفظ و از برکردن قرآن به گونه‌ای سودمند و قابل استفاده، روش و عملی بود که مورد تعریف و تمجید معاصرانش قرار گرفت.

گذشته از آن، صدور دستور اقامه نماز جمعه، نیز موعظه به زبان بربرها از جانب وی، برخی از مورخان را به چنین تعبیر و برداشتی سوق داد که نهضت موحدین «دین را ملی کرد» یا به مفهوم گسترده‌تر این مسئله آغازی برای «ناسیونالیسم» بربرها گردید.^(۵۵)

در سایه حافظان قرآن که افرادی تعلیم دیده بودند و وظیفه تبلیغ را عهده دار شدند، بر هواداران ابن تومرت افزوده شد. سازماندهی جامعه‌ای که به شیوه «هیرارشی» (سلسله مراتب) از طرف اصحاب دهگانه وی اداره می‌شد، از یک سو، اسکان و یکجانشینی انبوه مردم به گونه‌ای نظام‌مند را آسان نمود، از دیگر سو، جهاد علیه مرابطین را به صورتی مؤثر جامعه عمل پوشاند.^(۵۶)

بدین ترتیب در اندک زمانی فشار و تهاجم‌هایی مؤثر علیه مرابطین امکان‌پذیر شد. الموحدون (توحید گرایان) یا به گونه‌ای که بعداً اسپانیایی‌ها از آن به «المُحدث» یاد کردند، پس از مرگ «مهدی» (ابن تومرت) که به سبب تعقیب کنندگانش دو سال مخفی نگه داشته شد، به حیات خود در منطقهٔ اطلس به برکت عایدات‌شان ناشی از مالیات‌ها و نیز غنیمت‌هایی که در جنگ‌های خود علیه مرابطین به چنگ می‌آوردند، ادامه داد، همانند دولتی کاملاً سازماندهی شده نمود یافتند.

ابن تومرت نتوانست موفقیت حرکت و نهضت خود را به طور کامل به چشم ببیند، اما عبدالؤمن بن علی، خلیفه و جانشینش که ابن تومرت انتخاب و منصوبش کرده بود، رهبری قابل و شایسته بود. وی با دنبال کردن راه و اندیشهٔ ابن تومرت توانست گسترهٔ حاکمیت «الموحدین» را تا شبه جزیرهٔ ایبری بکشاند. نتیجهٔ این که، این دولت در راستای اندیشه و آرا و عقاید دینی ابن تومرت (مهدی معصوم) تشکیل و تأسیس شد و امپراتوری و حکومتی بود که در دو قاره گسترش یافت. جی. اف. هاپکینز، اهمیت نهضت موحد در تاریخ بربرها و مغرب را در جملات خود به خوبی بیان کرده است:

از نظر جغرافیایی بعد از استیلای رومیان در سرزمین بربرها برای نخستین بار تحت حاکمیت موحدین در این سرزمین، یک وحدت سیاسی به وجود آمد. نظام تأسیس شده، نشان از نقطهٔ اوج قدرت بربر دارد. سرزمین و اراضی بربرها، در تاریخ برای نخستین و آخرین بار با قدرت و نیروی بربرها ساخته شد و توسط حاکمیت بربرها، به شیوهٔ (۵۷) «تمامیت ارضی سرزمین بربرها» اداره گردید.

حاصل سخن

تمامی حیات ابن تومرت از مهدیه تا تینمل (تینملل) در تاریخ اسلام قرون میانه، الگو یا نمونه‌ای برای شکل یک شخصیت دینی و در عین حال اصلاح‌گرا است. برای به دست

آوردن پاسخ در خصوص عملکردهای وی علاوه بر مواجهه شدن با دشواری‌های زیاد، به مقدار زیاد «چرا»ها و «چونی»ها وجود دارد. گذشته از آن، همان گونه که در آغاز اشاره شد، هدف اصلی این بررسی، توجیه و روشن کردن صفحات و مواردی از زندگی او است که با عملکردهایش به سوی اهداف سیاسی کشانده شد.

در این پیوند و وابستگی، پرسش‌هایی اساسی نظیر: اگر ابن تومرت و یارانش از جانب بربرهای «مصموده» مورد قبول و استقبال قرار نمی‌گرفتند، چه مسئله‌ای پیش می‌آمد؟ چرا ابن تومرت توسط فرمانروایان مرابطین به موقع و به گونه‌ای اساسی مجازات نشد؟ اهمیت خود را از دست می‌دهد. علاوه بر این، باید اعتراف کرد منابع در دسترس نیز مانع از آن است که بتوان به نکات و نتایج ژرف‌تری رسید.

به عنوان نتیجه، هدف این مقاله، بررسی مسئله تشکل جامعه توحیدی (توحیدگرایان) است که ابن تومرت ادعا کرده بود در راه رسیدن به آن حتی مبارزه و جنگ خواهد کرد، نیز بررسی نکاتی از خطوط زندگی وی که در خلق هویت و شخصیت او مؤثر بود و رسیدن وی به نقطه اوج در امپراتوری وسیعی که از افریقای شمالی تا شبه جزیره ایبری گسترش یافت، مشخص نمود.

در آغاز سخن، هنگام بررسی تشکل مسئله موحد (توحیدگرا) اشاره شد که ابن تومرت ابتدا نه به عنوان فعال سیاسی، یا نه به عنوان مسئله نگران کننده‌ای مثل آن، بلکه به عنوان یک «اصلاحگر اخلاق» ظهور کرد. گرایش‌های توحیدگرایانه وی، در اندک زمانی، ضمن آن که افرادی را از وی دور کرد، عده‌ای را اطراف وی گرد آورد. انتشار نظریه ابن تومرت و کسانی که جامعه آرمانی او را شکل دادند، موجب شد کسانی به دومین گروه از طرفداران او پیوستند. تشکل جماعت کوچکی که در راستای جوهره فکری او در «مالله» زندگی می‌کردند، سبب شد گروه و جماعتی که در آغاز بر این باور بودند که وی فردی منحرف از راه اسلام راستین است، وی را به عنوان امام (رهبری) که عدالت را به ارمغان خواهد آورد، پذیرا باشند. ابن تومرت اندرزها و توصیه‌های سخت و شدیدی درباره تفسیر اسلام به مردم نمود، و

روز به روز، نظریات خود را بیش تر توسعه داد. در این دوره هنوز ضرورتی برای رویارویی و مبارزه مستقیم با مرابطین وجود نداشت. او و یارانش تنها هنگام کوچ و مهاجرت از «ملاله» به قلمرو مرابطین در غرب، با تعبیر و تفسیرهای مرابطین درباره اسلام و معیار و ارزش‌های اجتماعی روبه‌رو شدند که راهی به سوی فساد و تباهی گشوده و بحران‌های معنوی و اجتماعی به وجود آورده بود. بعد از این مرحله برای انتظام بخشیدن به اوضاع، قرآن و سنت و اجماع را اساس قرار داد. هدف و آرمان وی و دنباله‌روها و پیروان او ایجاد مجدد راه و روش اسلام راستین و عاری از آلایش بود.

این آرمان در طول تاریخ اسلام برای رهبران نهضت‌های بنیادین دینی، زمینه‌ای مشروع جهت مقابله با بینش‌های رقیب ایجاد کرده است؛ یعنی فقط نهضت اسلامی ویژه‌ای متکی بر آن چه ابن‌تومرت ارائه کرده بود، نبود. تفسیر دینی ابن‌تومرت را به استثنای «توحیدگرایی» نمی‌توان با دیگر تفسیرها و برداشت‌های دینی نظیر خوارج، اسماعیلیه، حنبلی‌گری و یا تفسیر دینی تشیع اثنی‌عشری تعریف کرد. نظریه وی میان تمامی تفسیر و تعبیرهای اسلامی شناخته شده، تکمیل‌کننده‌ترین و برگزیده‌ترین آن‌ها است. اما در عین حال، بدان معنا نیست که نظریه‌های وی هیچ اندیشه جدید دیگری را در خود نمی‌پذیرفت.

ابن‌تومرت همه این اندیشه‌ها را یکجا جمع کرد و به آن شکل داد، به گونه‌ای که حتی بربرها حاضر بودند به خاطر آن مبارزه کنند و بجنگند، همان گونه که «فون گرون‌بام» گفته است، نظریه وی اشاره و نمونه‌ای کاملاً طبیعی برای ایجاد و خلق نهضت ملی می‌باشد. به این دلیل می‌توان بر این عقیده بود که سیر اندیشه و گسترش آن که به ابن‌تومرت شخصیتی بس مهم داد، سبب گردید وی از عنوان و صفت «مهدی» کاملاً به موقع استفاده کرده، گروهی سیاسی را همانند حضرت محمد(ص) به دور خود گرد آورد.

با توجه به اوضاع زمان وی، می‌توان به حق بر این باور بود که علت موفقیت، پیروزی و گسترش اندیشه‌های او در زمانی اندک، رفتار مردمی او و وابستگی و پیوند مردم به او، به خاطر اندیشه‌های توحید‌گرای او بود که نقش مهمی را در موفقیت وی ایفا کرد. سبب این که

در سرآغاز مقاله، گفته «هگل»، دربارهٔ او به عنوان «انسانی بزرگ» آورده شد، همین است. گذشته از این، نظریه‌های وی نسبت به نیازهای قبایل بربر «مصموده» تنظیم شد. استعداد و قابلیت وی را در کسب پشتیبانی قبایل بربر در مراکش غربی نباید نادیده گرفت. اگر از این زاویه نگریسته شود، ابن تومرت نه تنها یک رهبر معنوی، بلکه شخصیتی بود که از طبیعت و ذات انسان‌هایی که با آن‌ها روبه‌رو بود، اطلاع داشت و با عادات و آداب و رسوم اجتماعی آنان آشنا، و همانند یک رهبر واقعی بربر عمل کرد. وابستگی و پیوند و موفقیت وی در ایجاد نیرویی با هویت سیاسی در اجتماع بربرها، ما را بر آن داشت توصیفی را که «دوزی» در مورد رهبران بربر پرداخته، باور کرده و بپذیریم. دومین اقتباس و برگزینی در آغاز این نوشته برای تصریح این نکته می‌باشد.

علاوه بر تمامی این‌ها، ارتقا و پیشرفت ابن تومرت، روش و تشکل موحد (توحیدگرا) از یک سو، و سقوط جریان مرابطین از دیگر سو، سرخ‌های مهمی را در مورد ظهور و سقوط نهضت‌های سیاسی در تاریخ اسلام که بر بنیاد باورهای دینی صورت گرفته، در دسترس هر پژوهشگری قرار می‌دهد. پژوهشی که دربارهٔ به پایان رسیدن اقتدار موحدین صورت می‌گیرد، در چنین چارچوبی، می‌تواند بسیار روشنگر و توجیه‌کننده باشد. چنین پژوهشی هنگام اثبات طرح اهمیت چنین گرایش‌هایی، در سرزمین‌های افریقای شمالی، به موازات توسعهٔ سیاسی منطقه‌ای، بی‌تردید این مسئله را مطرح خواهد کرد که چگونه چنین گرایش‌هایی می‌تواند شکل و حالتی ویژه به خود بگیرد.^(۵۸)

پی‌نوشت‌ها:

1. Hegel, (*Philosophy of Right*, 1948).
2. Reinhard Dozy, (*Histoire des Musulmans d'Espagne*, 1932).
3. Bernard Lewis, "Islamic political Movements" *Middle East Review*, vol. 17. no. 4. 1985.
4. Hrair Dekmejian, *Islam in Revolution: Fundementlalism in The Arab world*, syracuse: syracuse University press, 1985.

از دیگر مقاله‌های همین مؤلف در ارتباط با همان موضوع ر.ک:

"The Anatomy of Islamic Revival": Legitimacy crisis, Ethnic Conflict and The Search for Islamic Alternatives "*Midde East Journal*" vol. 34. no. 1. 1980. p. 4-11.

و نیز

"Fundamentalist Islam": Theories, Typologies, and Trends" *Middle East Review*. vol. 17. no. 4. 1985. P. 28-34.

۵. از کسان دیگری که همانند ابن تومرت به قصد مسائل دینی حرکت کرده، به سفر پرداختند، می‌توان از

یحیی بن یحیی اللبثی صنفون نام برد.

6. Rachid Bourabia.

7. "De taut temps L'orient a exerce sur les Maghribins épris de culture un irresistible attriat. Ibn Tumert avide de science, ne pouvait faire exception à la règle, d' autant qu'à son époque, L'orient était le siège d'une vie intellect - uelle intense", Rachid Baurabia, Ibn Tumart, Alger: S.N.E.D. 1974, P. 19.

۸ «علم را حتی در چین فراگیرید.»

۹. در این مورد ر.ک:

Rager Le Tourneau, *The Almohad Movement in North Africa in the Twelfth and Thirteenth Centuries*, Princeton, N.J. Princeton university press, 1969.P.G.

و برای مقابله ر.ک:

Jamil M. Abu -Nasr 'A *History of the Maghrib in the Islamic Period*, Cambridge, Cambridge university press, 1987,P. 87

10. Anwar G. Chejine, *Muslim spain: its History and culture*, The university of Minnesota press, 1974.P. 81.

11. H.T. Norris *The Berbers in Arabic Literature*, London and Newyork, Longman, 1982.

12. Charles - Andre julien.

13. Charles Andre julien, *History of North Africa, (Tunisia, Algeria, Moraco)*, Ed: Rogerle tourneau, tran: John petrie, London, Routledge and keaganpaul, 1970,P.94.

14. Carl Brocklmann, *History of Islamic peopls*, tran: Joel Carmichael and Moshe perlmann, New - york, G.P.

Putnam's sons, 1947.P. 207.

15. Gustave von Grunebaum. *Classical Islam: A History 600-1258*. tran: K. Dawson, London, George Allen and unwin Ltd. 1970,P. 181.

۱۶. در مورد اجتهاد، ر.ک:

Joseph schacht, D.B. Mcdonald, "Idjtihad", *Encyclopaedia of Islam*. vol. 3. New edition, Leiden, 1971,P. 1026.

17. A. Bel, "Almohades' *Encyclopaedia of Islam*, Leiden, 1913,P. 314.

18. Vincent Cornell.

19. Vincent Cornell, "understanding in the Mother of Ability, Responsibility and Action in the Doctrine of Ibn Tumart" *Studia Islamica*, vol. 66. 1987, P. 74.

نیز رک:

Ch. Andre Julien, *History of North Africa*, P. 94.

۲۰. برای کسب اطلاعات مفصل درباره «اجماع» که بعد از قرآن و سنت، سومین رکن مهم حقوق اسلام

است، رک:

D. Bernard, "Idjma", *The Encyclopaedia of Islam*, vol. 3. Leiden, 1971. P. 1023-1026.

21. Jamil Abu-Nasr, *History of the Maghrib*, P. 89

22. Charles - Andre Julien, *History of north Africa*, P. 94.

23. Vincent Cornell, "understanding in the Mother of Ability..." P. 95.

۲۴. همان، ص ۹۵.

25. Gostav von Grunebaum, *Classical Islam*, P.181.

26. Roger Le Tourneau, *The Almohad Movement*, P.G.

27. Marshall, G.S. Hodgson, *The Venture of Islam*, 2. vol. Chicago, The university press, 1974, P. 169.

28. A. Bel, "Almohades" *The Encyclopaedia of Islam*, p. 315.

29. Vincont cornell, Ibid, P. 77.

30. "(T)res pieux. vivant en ermite n'ayant pour tout bien qu'une besace et un baton... très courageux très élégant, très dur envers les gens qui n'observent pas la religion..."

(رشید باریبه، مقاله «ابن تومرت» برگرفته از ابن خلکان، ص ۲۸).

31. Charles - Andre Julien, Ibid, P.94.

۳۲. وینسنت کورنل، این مسئله را از کتاب *المجیب فی تلخیص اخبار المغرب*، اثر المراكشي، گرفته است.

ر.ک:

Vincent cornell, Ibid. P.7.

۳۳. در مورد مقایسه و هم‌سنجی درباره «غزالی» و «ابن تومرت» ر.ک:

Abdullalah Laroui, *The History of Maghrib: An Interpretive Essay*, tran, R. Manheim, Princeton: Princeton university press, 1977, P. 177.

۳۴. سوره آل عمران، ترجمه یوسف علی، ص ۶۰-۶۱.

۳۵. دودمان حمادی در قرن یازدهم میلادی توسط سلسله‌ای از بربرها تشکیل و تأسیس گردید که پیوسته با خطر بدوی رویارو بود، که سردمداران این دودمان در سال ۱۰۹۱م ناگزیر از انتقال پایتخت (قلعه بنی حماد) به بجایه شدند. بدین ترتیب، تمام منطقه جنوبی را به بدویان واگذار کردند. ر.ک:

Rager Le Tourneau, *The Almohad Movement*, P. 9-11.

هم چنین ر.ک:

Le Tourneau, "North Africa in sixteenth century", *The cambridge History of Islam*. 2. vol, Ed. Holt. Lambton, and Lewis, cambridge, The university of cambridge press, P. 211-238. 219-221.

۳۶. وینسنت کورنل، پیشین، ص ۷۸.

۳۷. «ایمان آورندگان خرما می‌فروشدند، و بی‌ایمانان شراب.»

۳۸. وینسنت کورنل، پیشین، ص ۷۸.

۳۹. چارلز - آندره جولین، پیشین، ص ۹۶.

40. Rager Le Tourneau, Ibid, P. 16-18.

هم چنین ر.ک: باریبه، ابن تومرت، ص ۳۸-۴۰. و کورنل، پیشین و نیز،

Norris, *The Berbers In Arab Literature*, P. 162-164.

۴۱. نوریس، پیشین، ص ۱۶۲.

42. Hagiography.

۴۳. نوریس در کتاب *بربرها در ادبیات عرب*، از موضوع تهاجمی و غیر اخلاقی ابن تومرت و یارانش در «تلمسان» (تلمسن) و «فز» و مداخله‌های‌شان در اکثر رویدادها سخن می‌گوید. به عنوان مثال می‌نویسد:

«ابن تومرت، در تلمسان عروسی را که سوار بر اسب همراه با گروه موسیقی (ارکستر) رویه سوی خانه‌اش می‌رفت دید. به اتفاق یارانش به آن گروه حمله برده، آلات موسیقی آنان را شکسته و عروس را نیز از اسب پایین کشیدند» ص ۱۶۴.

در مورد رویدادی دیگر نیز می‌نویسد که:

«ابن تومرت هنگام ورود به «فز» از یارانش خواست که به کنار رودخانه رفته، و چوبدستی‌هایی از درخت انجیر ببرند و آن‌ها را مخفی کرده، به دنبالش راه افتند، وی آن‌ها را به محلی (کوچه‌ای) به نام «بزقاله» که آن‌جا آلات موسیقی ساخته می‌شد برده، دستور داد به مغازه‌ها هجوم برده، تمامی آلات موسیقی را از بین ببرند. ر.ک:

Norris, *The Berbers in Arabic Literature*, P. 163, 165.

44. Le Tourneau, *The Almohad Movement*, P. 22-23.

45. Igi.

۴۶. همان، ص ۱۳.

۴۷. همان.

48. Brockelmann, *History of Islamic peopel*. P. 206.

49. Jamil Abu-Nasr, *A History of the Maghrib*, P. 87.

۵۰. چارلز - آندره جولین، *تاریخ آفریقای شمالی*، ص ۱۰۱.

51. Eschalotlogical.

52. Apocalyptic.

۵۳. نوریس، *بربرها در ادبیات عرب*، ص ۱۷۱.

54. Ira Lapidus, *A History of Islamic societies*, cambridge: The cambridge university press, 1988, P. 375.

55. Gostave von, Grunebaum, *classical Islam*, P. 182.

56. J.F. Hopkins, "The Almohad Hierarchy" London university school of

oriental and African studies *Bulletin*, vol. 16, no, 2, 1954,P. 93-112.

57. J.F. Hopkins, *Medieval Government in Barbary until the sixth century of the Hija*, London: Luzac, 1958.

۵۸. برای یک چنین تشبیهی، ر.ک:

Onur yildirim, "Astudy on popular Religion in the Early Modern Moraco with special Reference to the political Role of the saints 1500-1700"*Hamdard Islamicus*, vol. 21. no. April - June 1998,PP. 39-48.